

وصیت نامه امام «ره»

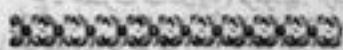
واسم مستأثر الهی

آیت الله محمدی گیلانی

قسمت اول

جمال شخص نه چشمست وزلف و عارض و حال هزارنکنه در این کار و بار دلداری است این لطفه نهانی است که کلمات آهنگدار جذاب از آن موج می زند و ترکیباتی پرمحتوا از آنها ساخته می شود که عامل انقلاب اندرون و بیرون می گردد و بادم طرزه همین لطفه پنهان، هر مرغ اندیشه خوش آوای فراری شکار می شود و در قفس کلام و غزل جایگزینش می نمایند و آوای آسمانی دلنشینی را از خلال کلمات آهنگین به دلستانی و میدارند: هر مرغ فکرتگر سرشاخ سخن برید سازش زطرزه نوسمضرب می زدم

روشن است که هر رشته علمی از علوم عملی و علوم نظری بمعنای وسیعی که دارند، واجد موازین و قواعدی هستند که به کمک آنها می توان نقش آن علم را ایفاء نمود و در نیازمندیهای زندگی در ابعاد گوناگون از آنها بهره برداری کرد و همین دانشپایند که ثقل حاجات آدمی را با همه ستوهندگی و دشواری به دوش می کشند، و طبیعت سرکش و باغی را بوسیله آن علوم تا حد ميسور، مطیع و مسخر خویش ساخته و از توانها و نیروها و امکانات آن در رفاه و شکجه خودیا در آسایش و تعذیب دیگری بهره می گیرد.

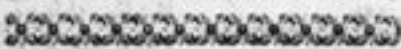


آه دردمندان عشق

باری! این لطفه نهانی گاهی در شکل نوآفرینی، تجلی می کند و معانی ای نومی آفریند و در پوشش کلمات مرضع و موزون، آنها را می آراید. ترصیح کلمات به آن معانی جلوه می دهد و محتوای زرف معانی نیز به آن کلمات، بقاء و جاذبه و دلنشینی می بخشد و ملاحظت و دلستانی آنها را چیدمان بر این می کند و عروس سخن را در محفل زیبا رویان ادب و بلاغت، سر بلند و مؤرد توجه خاصی می گرداند که خوبرویان هم نگاه بدو می نگرند، تو گویی بسوی عشق است که این نشئه کامان در نوشیدن از آن، به قصد مسابقه اند، نی غلط گفتم «سبوشکن که چون نی سبونی» بلکه هر نقطه ای از آن، خال لب محبوب و چشم بیمار او است که صاحب دل را بیمار و گرفتار می کند:

من بحال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم و سماع آن، آه دردمندان عشق و ناله شوریده دلان حق را مواج می کند و بسا که استماع بینی یا نشری از این طراز، شوریده مبتلای به عشق را بیجان کرده و مرغ روحش را از کالبد وی پراکنده است و انگار که در این استماع، بانگ جرس فریادگر که می گویند: «بر بندید محملها» را استماع کرده و آنرا محمل بر می بندد و بسوی اقامتگاه جانان در جثات عدن رهسپار می شود، و شما بارها شنیده یا خوانده اید «فصع همام صعفة کانت نسه فیها»

ولی آدمی در این استخدام عوامل و ارگانهای طبیعت هیچگاه نتوانست و نخواهد توانست که در نظام کلی طبیعت، تعریفی کند و بر طبق هوا و هوس خود، چرخهای آن را تندتر یا کندتر بگردش درآورد و یا چیزی هر اندازه هم اندک باشد بر ابزار این کارگاه حیرت انگیز افزوده، یا از آن بکاهد، زیرا آفریننده علم هر چیزی را در نظام آفرینش بر پای بست علم بی پایان خویش، آنچنان استوار فرموده و روابط بین امور و اشیاء را بگونه ای برقرار ساخته که تغییر ناپذیر است، و تحویل و تبدیل در آن راه ندارد، و مجموعه هستی امکانی که یک واحد حقیقی است، فارغ از همه هواها و هوسها بر میزان عدل و قسط بسوی حق شتابان است، این قانونمندی تکوینی فراگیر بعضاً با قوانین وضعی از نعمتهای خداوند متعال است که جهت تکمیل موجودات، تقدیر و ترقیم فرموده است.



لطفه نهانی

اما پاره ای از نعمتهای الهی است که راه اکتساب آن مجهول و یافتن مفتاح قواعد آن نه دشوار، که مستع است زیرا موهوبی و لکنی است، نه تحصیلی و اکتسابی، و از آن جمله، لطف و جاذبه در گفتار و کردار است که بقول حافظ:

لطفه ای است نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط رنگاری است

از حضرت استاد، صالح المتألهین علامه طباطبائی قدس سره شنیدم که می فرمودند: «وقتی از عارف کاملی استجارت شد که در حضورش بیستی که غنی از معرفت بوده، با آهنگی مناسب خوانده شود؟ آن ولیّ خدای تعالی در جواب فرمودند که: با استماع آن، خواهیم جان سپرد ولی بخواسته شما احترام می گذارم، بخوانید! چون خوانده شد، بی درنگ طایر عرش آشیان روحش، به کنگره عرش طیران نمود و صغیر حق را لبیک گفت و با عرشیان همدستان شد!»

و این لطیفه نهانی در حوزه نوآفرینی، گاهی طریقه بدیعی ستایش خیز می آفریند. همه ما می دانیم که یکی از امتیازات غزلیهای حافظ این است که هر بیستی از هر غزلش، معنای مستقلی دارد که ظاهراً با قبل و بعدش بی ارتباط است و همین امر موجب ایراد شاه شجاع بر حافظ شد و حافظ در جواب شاه شجاع، این استقلال را سبب اشتها اشعار حافظ در آفاق قلمداد کرد و گفت: اشعار همگنانش که چنین حسن و ملاحظتی را ندارد، از دروازه شیراز بیرون نمی رود و نزدیک بود که جان خود را بخاطر این صراحت لهجه بیازد که با شفاعت بعضی، شاه شجاع از گستاخی او در گذشت. بهرحال در عین اینکه هر بیستی استقلال در معنایی و هدفی دارد، اقا معنی و غرض خاصی را که مجموعه غزل الهام می کند، صورت وحدانی به آن می بخشد، و پیوستگی و یگانگی ابیات بظاهر مستقل و بیگانه از همدیگر را فراهم می آورد و در جذابترین سینه دلبری می نماید.

و این لطیفه نهانی گاهی در شکل بازآفرینی جلوه می کند، معجزه می سازد و خرق عادت می کند، به این معنی که جواهر معارفی که طوفان گذشت روزگار بر آنها گرد نسیان افشاند و مدفونشان نموده، با هنرمندی بازآفرین عارف در نهایت ظرافت و استادی، پرداخت می شوند و با صیقلی و جلای ماهرانه، صفا و تابندگی خود را باز می یابند و در سلگی منظم شده، همچون قلاده ای مغبوط به گردن روزگار آویخته می گردد، و دیده اهل بصیرت را خیره می سازد.

همانگونه که نقاش هنرمند با درهم آمیختن چند رنگ اصلی، تصویرهای اعجاب انگیز پدید می آورد، بازآفرین نیز از مواد متروک و فراموش شده، تابلوی از معارف ترسیم می کند که دیده دل بیننده صاحبدل را خیره و ذهن آگاه او را به نوسان و اهتزاز در می آورد و او را در طریق رهروی، چالاک و سریع می کند و نازنین منشی و عافیت طلبی را در وی می سوزاند و رندانه با این عافیت سوزی، او را رهبری می نماید.

نقش نوینی از معارف

قبلة عظمای اهل دل، امام بزرگوار قدس سره که دهها نوآفرینی در ابعاد مختلفه دارند و از موضوع بحث این مقاله بیرون است. حقاً طلایه وصیتنامه سیاسی الهی حضرتشان، عالی ترین شکل بازآفرینی در ارتباط با

لطیف ترین معارف الهی است. و همانطور که در غزلیات خویش با بکارگیری واژه ای چند از می و جام و ساغر و پیر و دلبر و پروانه و شمع و سیوی عشق و خرقه و حلقه زلف و دریای فنا و کوس انا الحق و خال لب و چشم بیمار... و تجدها و شورها پدید آورده و امیدها و عشقها و یا غمها و ناله ها پراکنده و احوال را دگرگون نموده و خواننده و شنونده را از رنگ تعلق پذیری گرچه در برهه ای هم باشد، آزاد می سازد، همانگونه، واژه های طلایه این وصیتنامه نیز با درهم آمیختن به نسبت مخصوص، نقش نوینی از معارف را به نمایش می گذارد که «بیت الغزل» آن «اسم مستأثر» خداوند

متعال است که ملاحظه می کنید:
«الحمد لله وسبحانک اللهم صل علی محمد وآله مظاهر جمالك وجلالك وعزائک
اسرار کتابک الذی تجلی فیہ الأحدیة بجمع اسمائک حتی المستأثر منها الذی لا یعلمه
غیرک واللعن علی ظالمیهم اصل الشجرة الخیئة».

گوئی که بنای انشاء این طلایه بر این اسم مقدس یعنی اسم مستأثر بوده است و به همین لحاظ گفتیم که «بیت الغزل» این طلایه، همین اسم مقدس است که آن قبلة عظمای اهل دل در این مقطع از زمان، مقطعی که آدمیت در حال رکود و مرگ است، مطرح فرموده و اسمی را که فرو شدن در ژرفای آن مساوی با فنا است از زاویه فراموشی به عرصه تذکر و اندیشه در آورده است که طبعاً جویندگان معرفت را به تفحص و تصفح از این اسم مبارک در منابع اسلامی بر می انگیزد که ما بعضی از روایات مربوطه را در این مقاله نقل می کنیم، سپس به شرح و توضیح آن می پردازیم:

اسم مستأثر:

حضرت امام المحدثین رضوان الله تعالی علیه در اصول کافی شریف از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «ان اسم الله الأعظم علی ثلاثة وسبعین حرفاً وانما کان عند آصف منها حرف واحد فتکلم به فحسف بالأرض مایته وین سریر یلقس حتی تناول السریر یده، ثم عادت الأرض کما کانت اسرع من طرفه عین ونحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان وسبعون حرفاً، وحرف واحد عند الله تعالی مستأثر به فی علم العیب عده، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم».

(ج ۱- ص ۱۳۰)
- اسم اعظم خدای تعالی بر هفتاد و سه حرف استوار است و نزد آصف از این حروف، فقط یک حرف بوده است که بدان تکلم کرد و زمین ما بین او و تخت بلقیس فرو رفت تا آنکه سریر را بدست خویش برگرفت، سپس زمین به حالت خود، در یک چشم بهم زدن، برگشت، و در نزد ما آل بیت از اسم اعظم هفتاد و دو حرف است و یک حرف در نزد خدای تعالی است که مستأثر و مغرّد به آن در علم غیب است و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم».

و از امام هادی علیه السلام روایت می کند که می فرمودند: «اسم الله الأعظم ثلاثة وسبعون حرفاً کان عند آصف حرف فتکلم به فانحرفت له الأرض فیما بینه
بقیه در صفحه ۱۳

و بین سبأ فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان ثم اتسعت الأرض فی اقل من طرفه عین و عندنا منه اثان و سبعون حرفاً و حرف عند الله مستأثر به فی علم الغیب».

(کافی، ج ۱۰ - ص ۲۳۰)

- اسم اعظم خدای تعالی هفتاد و سه حرف است، نزد آصف یک حرف بوده که بدان تکلم نموده و زمین ما بین او و شهر سبأ شکافته شد تا آنکه تخت بلقیس را به خدمت سلیمان آورد، سپس در کمتر از چشم بهم زدن، زمین به حالت خود برگشت و گسترده شد، و در نزد ما آل بیت از اسم اعظم، هفتاد و دو حرف است و یک حرف در نزد خداوند مستأثر و متفرد به آن در علم غیب است.

و حافظ بیهقی در کتاب اسماء و صفات، از عبدالله بن مسعود نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من أصابه هم أو حزن فليلق: اللهم اني عبدك وابن عبدك وابن أمك في قبضتك، ناصيتي بيدك، عدل في قضائك، ما في يتي حكمك، أسألك بكل اسم هو لك، سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك، أن تجعل القرآن ربيع قلبي ونور صدري وذهب همي و غلاء حزني. قال رسول الله ص: ما قاله من

مهموم فقلّ إلا اذهب الله همّه وأبدله بهتمه فرحاً. قالوا يا رسول الله: أفلا تعلمهن؟ قال:

بلى، فتعلموهن و علموهن.

اگر به کسی غم و حزنی رسیده، بگوید: خداوند! من بنده تو و فرزند بنده و کنیزت، در قبضه قدرتت هستم، در نهایت ناتوانی در دست توانمند توأم، قضاء و داوریت در باره من، عدل و حکم تو نافذ است، از تو مستلث می کنم به هر اسمی که آن برای تو است و خود را بدان نامیدی یا در کتابت نازل فرمودی یا به کسی از آفریدگانت آموختی یا در علم غیب بدان مستأثر و متفرد گردیدی، قرآن را بهار قلبم و نور صدرم و زوال همم و جلاء حزنم گردان. پس آن سرور فرمودند: هیچ مهمومی این کلمات را نگفت مگر آنکه خدای متعال هم او را زدود و شادمانی عوض اندوه به وی ارزانی داشت. عرض کردند: یا رسول الله! آیا آن را یاد گرفته و حفظ کنیم؟ فرمودند: بلی یاد بگیرید و یاد بدهید.

برای دستیابی به منابع بیشتر می توانید به روایات وارده در ذیل آیه شریفه: «قال الذي عنده علم من الكتاب انا انيك به قبل ان يرنه اليك طرفك...» (به ۱۰ ترجمه) رجوع کنید و در روایاتی هم اسم مستأثر الهی به الفاظ دیگر آمده یعنی به حمل شایع صناعی همان اسم مستأثر است اما نه به تفسیر لفظ استیثار، و اگر توفیقی باشد در خلال شرح و توضیح انشاء الله نقل می کنیم و اما شرح و توضیح روایات مذکوره:

ادامه دارد

شده که انگار علم در انحصار غربیان است و آنچه که خودیها گفته اند ارزش کمتری دارد و این خود نوعی کم انگاری است که فرهنگ استعماری در ذهن ما جا انداخته است. حضرت امام «ره» دریام خودشان به خودیها بها دادند و بر کارشان ارزش گذاشتند که شهادت مبارزه با جهل را دارند و از لاک نگرش انحصاری علم به غرب و شرق بدر آمده اند.

ادامه دارد

خلاق و واگرا می باشد، افکار بسته و افکاری که از خود جوشش ندارند و در حدی که به آنها منتقل کنند می فهمند نمی توانند متشاه حرکت های نوی علمی در جامعه باشند، وقتی اثر علمی و نوشته یک فرد در فرهنگ دانشگاهی ارزش گذاری شده و مورد قضاوت قرار می گیرد یکی از معیارهای تعیین کننده و اصلی در ارزش گذاری تعداد منابعی است که به آن رجوع داده شده باشد و باز هم هر چه منابع لاتین بیشتر باشد ارزشش بیشتر است و اینگونه القاء

بقیه از نظام تحقیقاتی و...

می گردد که متع شما چیست؟! و اگر بگوید خودم کشف کرده ام در فرهنگ دانشگاهی از ارزش علمی برخوردار نیست و بجای تقدیر و تشکر و تشویق تمکیر کننده، متأسفانه ممکن است مورد تمسخر قرار گیرد. ذکر این نکته لازمست که ابداعات و اختراعات و اکتشافات عمدتاً محصول تفکرات

ویژگیهای مؤمن

• امام باقر «ع»:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمِهِ وَلَا بِاطِلٍ وَإِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخِطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَالَّذِي إِذَا قَدَّرَ لَمْ يُخْرِجْهُ قَدْرُهُ إِلَى التَّعَدَى إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ».

(بخاری، ج ۱۵ - ص ۹۴ - ۹۷)

مؤمن کسی است که در موقع خشنودی و رغبت، آلوده بگناه و اعمال نادرست نگردد و در موقع خشم و غضب از مرز حق و حقیقت خارج نشود و در روز قدرت، تعدی و تجاوز ننماید و برخلاف حق عمل نکند.